

مجموعه مثل ما مثل ماه

کتاب هزار و یک درخت

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق متن با سند: اولویت ۳

برای داستان های گرگی نگهبان کشتی و شیر در شهر و کبوتری با شاخه زیتون، سندی یافت نشد.

کلا کتاب بسیار خیال پردازی و داستان سرایی دارد.

حیاء القلوب، المجلسی ج ۱ ۲۵۴ فصل دوم در بیان مبعوث شدن حضرت نوح علیه السلام است بر قوم، و آنچه میان او و قوم او گذشت تا غرق شدن ایشان، و سایر احوال آن حضرت

فصل دوم در بیان مبعوث شدن حضرت نوح علیه السلام است بر قوم، و آنچه میان او و قوم او گذشت تا غرق شدن ایشان، و سایر احوال آن حضرت

علی بن ابراهیم به سند حسن از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: حضرت نوح علیه السلام سیصد سال در میان قوم خود ماند و ایشان را بسوی خدا دعوت فرمود و اجابت او نکردند، پس خواست بر ایشان نفرین کند، پس بر او نازل شدند نزد طلوع آفتاب دوازده هزار قبیل از قبایل ملأئکه آسمان اول و ایشان از عظمای ملأئکه بودند، پس نوح به ایشان فرمود: شما کیستید؟

گفتند: ما دوازده هزار قبیلیم از قبایل ملأئکه آسمان اول، و مسافت آسمان اول پانصد سال است، و از آسمان اول تا زمین پانصد سال راه است، و نزد طلوع آفتاب بیرون آمده ایم و در این وقت به تو رسیده ایم، و از تو سؤال می کنیم که نفرین نکنی بر قوم خود! نوح فرمود: من ایشان را سیصد سال مهلت دادم.

و چون ششصد سال تمام شد و ایمان نیاوردند باز اراده کرد که بر ایشان نفرین کند، ناگاه دوازده هزار قبیل از قبایل ملأئکه آسمان دوم به او رسیدند، نوح فرمود: شما کیستید؟

گفتند: ما دوازده هزار قبیلیم از قبایل ملأئکه آسمان دوم، و مسافت آسمان دوم پانصد سال است، و از آسمان دوم تا آسمان اول پانصد سال است، و مسافت آسمان اول پانصد سال است، و از آسمان اول تا زمین پانصد سال است، و نزد طلوع آفتاب بیرون آمده ایم و در وقت چاشت به تو رسیده ایم، و از تو سؤال می کنیم که نفرین بر قوم خود نکنی!

نوح فرمود: سیصد سال ایشان را مهلت دادم، پس چون نهصد سال تمام شد و ایمان نیاوردند اراده نفرین بر ایشان فرمود، پس حق تعالی فرستاد که **أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** «۱» یعنی: «بدرستی که هرگز ایمان نمی آورند از قوم تو مگر هر که ایمان آورده است، پس غمگین مباش به آنچه ایشان می کنند».

پس نوح عرض کرد **رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا** «۲» یعنی: «پروردگارا! مگذار بر روی زمین از کافران دیاری، بدرستی که اگر بگذاری ایشان را گمراه کنند بندگان تو را و فرزند نیاورند مگر فاجر بسیار کفران کننده».

پس حق تعالی امر کرد او را که درخت خرما بکارد، پس قوم او می گذشتند بر او و استهزا و سخریه می نمودند و به او می گفتند: مرد پیری است، نهصد سال از عمرش گذشته است و درخت خرما می کارد؛ و سنگ بر او می زدند.

پس چون پنجاه سال بر این حال گذشت و درخت خرما رسید و مستحکم شد، مأمور شد درختها را ببرد، پس قوم استهزا کردند به او و به او گفتند: الحال که درخت خرما رسید برید! این مرد خرف شده است و پیری او را دریافته است، چنانچه حق تعالی می فرماید که **كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنَّ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** «۳» یعنی: «هرگاه می گذشتند به او جماعتی از

اشراف قوم او، استهزا می نمودند به او، گفت - یعنی نوح -: اگر استهزا می کنید به ما پس بدرستی که ما استهزا خواهیم نمود به شما در وقتی که عذاب بر شما نازل شود چنانچه شما ما را استهزا می کنید، بعد از زمانی خواهید دانست کدامیک سزاوارتریم به استهزا و سخریه».

حضرت فرمود: پس خدا امر کرد او را که کشتی بتراشد، و امر فرمود جبرئیل را که

(۱). سوره هود: ۳۶.

(۲). سوره نوح: ۲۶ و ۲۷.

(۳). سوره هود: ۳۸ و ۳۹.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۵۶

نازل شود و تعلیم او کند که چگونه بسازد، پس طولش را هزار و دویست ذراع و عرضش را هشتصد ذراع و ارتفاعش را هشتاد ذراع گردانید، پس گفت: پروردگارا! که مرا یاری خواهد کرد بر ساختن کشتی؟ خدا وحی نمود به او که: ندا کن در میان قوم خود که هر که مرا یاری نماید بر ساختن کشتی و چیزی از آن بتراشد، آنچه می تراشد طلا و نقره خواهد شد. پس چون نوح این ندا در میان ایشان کرد، او را یاری کردند بر این، و سخریه می کردند او را و می گفتند: در بیابان کشتی می سازد «۱».

و به سند حسن دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: چون حق تعالی اراده نمود که قوم نوح را هلاک گرداند، عقیم گردانید رحمهای زنان ایشان را چهل سال که فرزندی در میان ایشان متولد نشد، پس چون نوح از ساختن کشتی فارغ شد خدا امر کرد او را که ندا کرد به زبان سریانی که نمائد چهارپای و جانوری مگر حاضر شد، پس از هر جنس از اجناس حیوان یک جفت را داخل کشتی نمود و آنچه به او ایمان آورده بودند از جمیع دنیا هشتاد مرد بودند، پس خدا وحی نمود که **اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ**

سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۲ که ترجمه اش این است که: بار کن در کشتی از هر نوعی دو جفت، یعنی دو تا، و اهل خود را مگر آنها که پیشتر به تو خبر داده ام که داخل مکن - که زن و یک پسر او بود - و ببر به کشتی هر که را ایمان به تو آورده است از غیر اهل تو، و ایمان نیاوردند به او مگر اندکی».

و تراشیدن کشتی در مسجد کوفه بود، پس چون آن روز شد که خدا خواست که ایشان را هلاک نماید، زن نوح نان می پخت در موضعی که معروف است در مسجد کوفه به «فار التنور»، و نوح از برای هر قسمی از اجناس حیوان موضعی در کشتی قرار داده بود، و جمع نموده بود از برای ایشان در آن موضع آنچه به آن احتیاج داشته باشند از خوردنی، و صدا زد زن نوح که آب از تنور جوشید، پس نوح بر سر تنور آمد و گل بر آن گذاشت و

(۱). تفسیر قمی ۱ / ۳۲۵.

(۲). سوره هود: ۴۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۵۷

مهر بر آن گل زد که آب بیرون نیامد تا آنکه جمیع جانوران را سوار کشتی نمود پس بسوی تنور آمد و مهر را شکست و گل را برداشت، و آفتاب گرفت و از آسمان آمد آبی ریزنده بی آنکه قطره قطره بیاید، و از جمیع چشمه ها آب جوشید، چنانچه حق تعالی می فرماید که فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ. وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ. وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِّرَ»^۱ که ترجمه اش آن است که: «پس گشودیم درهای آسمان را به آبی ریزنده و مستمر، و شکافتیم زمینها را چشمه ها، پس برخوردند آب آسمان و آب زمین بر امری که مقدر شده بود، و بار نمودیم نوح را بر کشتی که از تخته ها و میخها ساخته شده بود».

پس خدا فرمود: سوار شوید در کشتی در حالی که تبرک جوئید به نام خدا در هنگام رفتن کشتی و ایستادن آن، یا بسم الله بگوئید در این دو حال، یا به نام خداست رفتن و ایستادن کشتی، پس کشتی به حرکت آمد و نظر کرد نوح بسوی پسر کافرش که در میان آب برمی خاست و می افتاد گفت یا بُنِیَّ ارْکَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ «۲» یعنی: «ای پسرک من! سوار شو با ما و مباش با کافران»، گفت سَاوِیْ اِلَیْ جَبَلٍ یَّعْصِمُنِیْ مِنَ الْمَاءِ «۳» یعنی: «بزودی جا گیرم و پناه برم بسوی کوهی که نگاهدارد مرا از آب»، پس نوح گفت لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ «۴» یعنی: «نیست نگاهدارنده امروز از عذاب الهی مگر کسی که خدا او را رحم کند»، پس نوح گفت رَبِّ اِنَّ اَبْنِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَ اِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْکَمُ الْحَاکِمِیْنَ «۵» «پروردگارا! بدرستی که پسر من از اهل من است و بدرستی که وعده تو حق است و توئی حکم کننده ترین حکم کنندگان»، پس حق تعالی فرمود یا نُوحُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِیْ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ

(۱). سوره قمر: ۱۱-۱۳.

(۲). سوره هود: ۴۲.

(۳). سوره هود: ۴۳.

(۴). سوره هود: ۴۳.

(۵). سوره هود: ۴۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۵۸

عَلِمْتُ اِنِّیْ اَعْطٰکَ اَنْ تَکُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِیْنَ «۱» «ای نوح! بدرستی که نیست این پسر از اهل تو که وعده داده ام ایشان را نجات دهم، زیرا که او صاحب کردار ناشایست است، پس سؤال مکن از من چیزی را که تو را به آن علمی نیست، بدرستی که تو را پند می دهم از اینکه بوده باشی از جاهلان»، پس نوح گفت رَبِّ اِنِّیْ اَعُوْذُ

بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۲» «پروردگارا! بدرستی که من پناه می‌جویم به تو از آنکه سؤال نمایم از تو چیزی را که مرا به آن علمی نبوده باشد، و اگر نیامرزی مرا و رحم نکنی خواهم بود از زیانکاران».

پس گردید چنانچه خدا فرموده که: «حایل شد میان ایشان موج و گردید پسر نوح از غرق شدگان» «۳».

پس آن حضرت فرمود: پس گردید کشتی و زد آن را موجها تا رسید به مکه و طواف نمود بر دور خانه کعبه، و جمیع دنیا غرق شد مگر جای خانه کعبه، و خانه کعبه را برای آن «بیت العتیق» نامیدند که آزاد گردید از غرق شدن، پس آب از آسمان ریخت چهل صباح و از زمین چشمه‌ها جوشید تا کشتی به حدی بلند شد که به آسمان سایید، پس حضرت نوح دست خود را بلند نمود و گفت: «یا رهمان اتقن» «۴» یعنی: «پروردگارا! احسان کن»، پس حق تعالی فرمود زمین را که آب خود را فروبرد، چنانچه فرموده است وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ «۵» یعنی: «گفته شد: ای زمین! فروبر آب خود را، و ای آسمان! بازایست از باریدن، و آبها به زمین فرو رفت، و آنچه امر خدا بود از هلاک کافران و نجات مؤمنان بعمل آمد، و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی».

(۱). سوره هود: ۴۶.

(۲). سوره هود: ۴۷.

(۳). سوره هود: ۴۳.

(۴). در تفسیر قمی: یا رهمان اخفرس (اتغرک) است.

(۵). سوره هود: ۴۴.

حضرت فرمود: هر آب که از زمین بیرون آمده بود زمین آن را فروبرد، و چون آبهای آسمان خواستند که در زمین فروروند زمین قبول نکرد و گفت: خدا امر نکرد مرا به آنکه آب تو را فروبرم، پس آب آسمان به روی زمین ماند و کشتی بر جودی قرار گرفت - و آن کوهی است بزرگ در موصل - پس خداوند جبرئیل را فرستاد که آبهای که بر روی زمین مانده بود برد بسوی دریاها که بر دور دنیا هستند، و وحی فرستاد بسوی نوح که **یا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ** «۱» ای نوح! فرود آی از کشتی یا از کوه با سلامتی از ما - یا تحیتی از ما - و برکتها و نعمتها بر تو و بر امتی چند از آنهایی که با تو بودند در کشتی و امتی چند هستند که بزودی ایشان را بر خوردار گردانیم به نعمتهای دنیا پس برسد به ایشان عذاب دردناک به سبب کفر ایشان».

حضرت فرمود: پس فرود آمد نوح در موصل از کشتی با هشتاد تن از مؤمنان که با او بودند و بنا نمودند مدینه الثمانین را، و نوح را دختری بود که با خود به کشتی برده بود پس نسل مردم از او بهم رسید، و به این سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حضرت نوح یکی از دو پدر است، یعنی پدر جمیع مردم است بعد از آدم علیه السلام «۲».

و به سند معتبر منقول است که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که: نوح علیه السلام چه دانست که از قوم او کسی ایمان نخواهد آورد که چون نفرین بر قوم خود کرد گفت: ایشان فرزندی نمی آورند مگر فاجر و کافر؟

فرمود: مگر نشنیده‌ای آنچه خدا به نوح گفت که: ایمان نخواهند آورد از قوم تو مگر آنها که ایمان آوردند «۳».

و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون حق تعالی ظاهر گردانید پیغمبری نوح علیه السلام را، و یقین کردند شیعیان - که از کافران آزار می کشیدند - که فرج ایشان

(۱). سوره هود: ۴۸.

(۲). تفسیر قمی ۱/ ۳۲۶.

(۳). تفسیر قمی ۲/ ۳۸۸.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۰

نزدیک شده است، بلای ایشان شدیدتر و افترا بر ایشان بزرگتر شد تا آنکه کار به نهایت شدت و سختی منتهی شد و به حدی رسید که قصد نوح کردند به زدندهای عظیم، تا آنکه آن حضرت گاه بود که سه روز بیهوش می افتاد و خون از گوشش جاری می شد و باز به هوش می آمد، و این حال بعد از آن بود که سید سال از رسالت او گذشته بود، و باز در اثنای این حال ایشان را در شب و روز بسوی خدا دعوت می کرد و می گریختند، و ایشان را پنهان دعوت می کرد و اجابت نمی کردند، آشکارا دعوت می کرد و برمی گردانیدند!

پس بعد از سیصد سال خواست بر ایشان نفرین کند، بعد از نماز صبح برای این نشست، ناگاه سه ملک از آسمان هفتم فرود آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! ما را بسوی تو حاجتی هست.

فرمود: کدام است؟

گفتند: التماس می کنیم که تأخیر کنی در نفرین بر قوم خود را که این اول غضب و عذابی است که بر زمین نازل می شود.

نوح فرمود: سیصد سال تأخیر کردم نفرین را. و برگشت بسوی قوم خود و ایشان را دعوت نمود چنانچه می کرد و آنها در مقام آزار او برآمدند چنانچه می کردند، تا آنکه سیصد سال دیگر گذشت و از ایمان آوردن آنها ناامید شد، پس در وقت چاشت نشست که بر آنها نفرین کند، ناگاه گروهی از آسمان ششم فرود آمده سلام کردند و گفتند: ما بامداد بیرون آمده ایم از آسمان ششم و چاشت به تو رسیده ایم؛ پس مثل آنچه ملائکه

آسمان هفتم از او سؤال کردند ایشان نیز سؤال کردند و نوح علیه السلام باز سیصد سال نفرین را تأخیر کرد و بسوی قوم خود برگشت و مشغول دعوت شد، و دعوت او زیاد نکرد بر قوم مگر گریختن ایشان از او، تا آنکه سیصد سال دیگر گذشت و نهصد سال تمام شد، پس شیعیان به نزد او آمدند و شکایت کردند از آنچه به ایشان می‌رسید از اذیت عامه خلق و سلاطین جور، و سؤال کردند: دعا کن تا خدا ما را فرجی ببخشد از آزار ایشان.

پس نوح ایشان را اجابت نمود و نماز کرد و دعا کرد، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: حق تعالی دعای تو را مستجاب فرمود، پس بگو به شیعیان خرما بخورند و هسته آن را بکارند و رعایت کنند تا آن درختان میوه بدهند، چون آنها به میوه برسند من فرج می‌دهم ایشان را. پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او، و این خبر را به شیعیان رسانید و آنها شاد شدند و چنان کردند و انتظار بردند تا آن درختان میوه دادند، پس میوه را به نزد نوح علیه السلام بردند و طلب وفا به وعده کردند، نوح دعا کرد و حق تعالی فرستاد که: بگو به ایشان که این خرما را نیز بخورند و هسته‌اش را بکارند، چون به میوه آید من فرج دهم ایشان را.

چون گمان کردند خلاف شد وعده ایشان، ثلث شیعیان از دین برگشتند و دو ثلث بر دین باقی ماندند، و آن باقیمانده خرماها را خوردند و هسته‌ها را کشتند؛ و چون رسید، میوه آنها را به نزد نوح آوردند و سؤال کردند که وعده را بعمل آورد، و نوح از خدا سؤال کرد و باز وحی رسید این خرماها را بخورند و هسته‌های آنها را بکارند، پس ثلث دیگر از دین برگشتند و یک ثلث باقیمانده اطاعت کردند و هسته خرماها را کشتند، تا آنکه به میوه آمدند و میوه را به نزد نوح آورده و گفتند: از ما نماند مگر اندکی و می‌ترسیم اگر در فرج تأخیری بشود همه از دین برگردیم، پس آن حضرت نماز و مناجات کرد و گفت:

پروردگارا! نماند از اصحاب من مگر این گروه، می‌ترسم اینها نیز هلاک شوند اگر فرج به ایشان نرسد، پس وحی به او رسید که: دعای تو را مستجاب کردم کشتی بساز، پس میان مستجاب شدن دعا و طوفان پنجاه سال فاصله شد «۱».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: چون نوح از حق تعالی طلب نزول عذاب برای قوم خود کرد، خدا روح الامین را فرستاد با هفت دانه خرما و گفت: ای پیغمبر خدا! حق تعالی می فرماید: این جماعت آفریده های من و بندگان منند، هلاک نمی کنم ایشان را به صاعقه ای از صاعقه های خود مگر بعد از آنکه تأکید دعوت بر ایشان بکنم و حجت را بر ایشان لازم گردانم، پس عود کن بسوی سعی کردن و مشقت کشیدن در دعوت قوم خود که من تو را بر آن ثواب می دهم، و بکار این هسته ها را، بدرستی که چون اینها برویند و کامل شوند و به بار آیند برای تو فرج و خلاصی خواهد بود، پس به این خبر بشارت ده آنها را که

(۱). کمال الدین و تمام النعمه ۱۳۳.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۲

تابع تو شده اند از مؤمنان.

پس چون درختان روئیدند و قد کشیدند و به میوه رسیدند و میوه ایشان رنگین شد بعد از زمان بسیاری، نوح از خدا طلب نمود که وعده را بعمل آورد، پس خدا او را امر فرمود دانه های خرمای این درختان را بار دیگر بکارد و عود کند بسوی صبر کردن و سعی نمودن در تبلیغ رسالت و تأکید حجت نمودن بر قوم خود. چون این خبر را به مؤمنان رسانید، سیصد نفر از ایشان مرتد شدند و گفتند: اگر آنچه نوح دعوی می کرد حق می بود، در وعده پروردگارش خلف نمی شد.

پس پیوسته حق تعالی در هر مرتبه که میوه درختان می رسید امر می کرد دانه آنها را بکارد تا هفت مرتبه، و در هر مرتبه ای گروهی از آنها که به او ایمان آورده بودند مرتد می شدند تا آنکه هفتاد و چند نفر باقی ماندند، پس در این وقت خدا وحی فرمود بسوی نوح علیه السلام که: در این زمان صبح نورانی حق از شب ظلمانی باطل هویدا شد برای دیده تو، و حق خالص گردید و کدورتها از آن مرتفع شد به مرتد شدن هر که طینت او خبیث و بد بود، اگر من هلاک می کردم کافران را و باقی می گذاشتم آنها را که مرتد شدند هر آینه

تصدیق نکرده بودم و وفا ننموده بودم به آن وعده سابق که کرده بودم با مؤمنانی که خالص گردانیده بودند توحید را از قوم تو و چنگ زده بودند به ریسمان پیغمبری تو، و آن وعده آن بود که ایشان را خلیفه گردانم در زمین و متمکن گردانم برای ایشان دین ایشان را، و بدل کنم ترس ایشان را به ایمنی تا خالص شود بندگی برای من به برطرف شدن شک از دلهای ایشان، پس چگونه می توانست بود خلیفه گردانیدن و متمکن ساختن و خوف را به ایمنی بدل کردن به آنچه من می دانستم از ضعف یقین آن جماعتی که مرتد شدند و بدی طینت ایشان و زشتی پنهان ایشان که نتیجه های نفاق و ریشه گمراهی بود، زیرا که این جماعت استشمام می کردند از من شمیم آن پادشاهی را که من به مؤمنان خالص خواهم داد در وقتی که ایشان را خلیفه گردانم در زمین و دشمنان ایشان را هلاک نمایم، و اگر رایحه این دولت به مشام ایشان می رسید هرآینه طمع در آن خلافت می کردند و نفاق پنهان ایشان مستحکم می شد و درد ضلالت و گمراهی در خاطرهای ایشان متمکن می شد و اظهار عداوت با مؤمنان خالص می کردند و با ایشان محاربه و مجادله می نمودند از برای طلب پادشاهی و متفرد شدن به امر و نهی، پس بعمل نمی آمد تمکین در دین و انتشار حق در میان مؤمنان با این فتنه ها و جنگها.

پس بعد از آن حق تعالی فرمود که نوح علیه السلام کشتی بسازد «۱».

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: ده مرتبه مأمور شد نوح علیه السلام که دانه خرما بکارد، و هر مرتبه که میوه بعمل می آمد اصحابش می آمدند و می گفتند: ای پیغمبر خدا! بده به ما آن وعده ای که کردی با ما؛ و چون بار دیگر دانه خرما می کشت اصحابش سه فرقه می شدند: یک فرقه مرتد می شدند و یک فرقه منافق می شدند و یک فرقه بر ایمان خود باقی می ماندند تا آنکه بعد از مرتبه دهم مؤمنان به نزد نوح علیه السلام آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! هر چند وعده را تأخیر کنی ما می دانیم که تو پیغمبر راستگوئی و فرستاده خدائی و در تو شک نمی کنیم، پس خدا دانست که ایشان مؤمنان خالصند و منافقان از میان ایشان بدر رفته اند و از همه کدورتها و شک و شبهه صاف شده اند، ایشان را در کشتی نجات داد و سایر قوم را هلاک فرمود «۲».

مؤلف گوید: جمع میان این احادیث در نهایت اشکال است، و تواند بود که در بعضی از اینها راویان سهوی کرده باشند، یا بعضی بر وفق روایات عامه بر وجه تقیه وارد شده باشد، یا در بعضی احادیث ذکر بعضی از مرآت شده باشد که عمده تر بوده است، و همچنین فرود آمدن ملائکه از آسمان اول و هفتم و از آسمان دوم و ششم محتمل است که هر دو واقع شده باشد، یا یکی موافق روایات عامه وارد شده باشد، و در عدد هفتاد و چند ممکن است که فرزندان نوح را حساب نکرده باشند و در هشتاد آنها را حساب کرده باشند یا برعکس. و اما تأخیر وعده ممکن است که وعده حتمی نبوده باشد و مشروط به شرطی باشد که آن شرط بعمل نیامده باشد، یا آنکه فی الحقیقه این مخالفت در وعید است نه در

(۱). کمال الدین و تمام النعمة ۳۵۵.

(۲). غیبت نعمانی ۳۳۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۴

وعد، و اگر کسی در عقوبتی به کسی وعده کند بعمل نیاورد قبیح نیست بلکه مستحسن است، و از این احادیث حکمتها برای غیبت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و تأخیر ظهور آن حضرت ظاهر می شود برای کسی که تدبیر نماید.

و به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت نوح علیه السلام در ایام طوفان، همه آبهای زمین را طلبید و همگی اجابت نمودند بغیر از آب گوگرد و آب تلخ «۱».

مؤلف گوید: یعنی آبهای گرم که بوی گوگرد از آنها می شنوند.

و از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما منقول است که: حضرت نوح همه آبها را طلبید، هر چشمه ای که او را اجابت نکرد، آن را نوح علیه السلام لعنت کرد، پس تلخ و شور شدند «۲».

و به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نوح در روز اول ماه رجب به کشتی سوار شد، پس امر فرمود که هر که با او داخل کشتی شده بود آن روز را روزه داشتند «۳».

و به سند معتبر منقول است که: مردی از اهل شام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از تفسیر قول حق تعالی **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ. وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ. وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ** «۴»، فرمود: آنکه در قیامت از پسرش خواهد گریخت نوح علیه السلام است که از پسرش کنعان خواهد گریخت «۵».

و پرسید: طول و عرض کشتی نوح چه مقدار بود؟ گفت: طولش هشتصد ذراع بود و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش هشتاد ذراع «۶».

(۱). کافی ۶ / ۳۸۹.

(۲). کافی ۶ / ۳۹۰.

(۳). خصال ۵۰۳؛ مجمع البیان ۳ / ۱۶۴.

(۴). سوره عبس: ۳۴ - ۳۶.

(۵). عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۴۵؛ خصال ۳۱۸؛ علل الشرایع ۵۹۶.

(۶). عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۴۴؛ علل الشرایع ۵۹۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۵

مؤلف گوید: حدیثی که پیش گذشت در مقدار کشتی معتبرتر است از این، و محتمل است که اختلاف به اعتبار اختلاف ذراعها باشد، اما بعید است.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: طول کشتی نوح هزار و دویست ذراع بود و عرضش هشتصد ذراع و عمقش هشتاد ذراع، پس طواف کرد دور خانه کعبه و هفت شوط سعی کرد میان صفا و مروه پس بر جودی قرار گرفت «۱».

و در حدیث دیگر از ابن عباس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نوح نود خانه در کشتی برای حیوانات مهیا کرده بود «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی غرق کرد جمیع زمین را در طوفان نوح مگر خانه کعبه، پس از آن روز آن را «عتیق» نامیدند که از غرق شدن آزاد شد.

راوی پرسید: به آسمان رفت؟

گفت: نه، و لیکن آب به آن نرسید و از دورش بلند شد «۳».

و به سند معتبر منقول است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند: به چه علت حق تعالی جمیع زمین را غرق فرمود و در میان ایشان بودند اطفال و جمعی که گناه از برای ایشان نیست؟

جواب فرمود که: اطفال در میان ایشان نبودند، زیرا که خدا عقیم کرد صلبهای قوم نوح را و رحمهای زنان ایشان را چهل سال، پس نسل ایشان منقطع شد، پس چون غرق شدند طفلی در میان ایشان نبود، و نمی باشد اینکه خدا هلاک کند به عذاب خود کسی را که گناهی از برای او نیست، و اما باقی قوم نوح علیه السلام پس از برای این هلاک شدند که تکذیب نمودند پیغمبر خدا حضرت نوح علیه السلام را، و سایر ایشان غرق شدند به راضی بودن ایشان به تکذیب کنندگان، و هر که غایب باشد از امری و راضی به آن باشد چنان

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۸۲؛ تفسیر عیاشی ۲ / ۱۴۹.

(۲). خصال ۵۹۸.

(۳). قصص الانبیاء راوندی ۸۳.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۶

است که حاضر باشد و آن امر را مرتکب شده باشد «۱».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: حق تعالی برای این فرمود که پسر نوح از اهل تو نیست که او عاصی بود، چنانچه فرمود که **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ «۲»**. «۳»

مؤلف گوید: خلاف است میان مفسران و مورخان و علمای مخالفان در باب پسر نوح علیه السلام که آیا پسر نوح بود و یا پسر زن نوح؟ و آیا حلال زاده بود و یا فرزند زنا بود؟ و مشهور میان علمای شیعه آن است که پسر نوح بود و حلال زاده بود، و در آن آیه که حق تعالی می فرماید که **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ** دو قرائت هست: اکثر قراء «عمل» خوانده اند به فتح عین و میم و ضم لام با تنوین که اسم باشد، و کسائی و یعقوب و سهل به فتح عین و کسر میم و فتح لام خوانده اند که فعل ماضی باشد و غیر منصوب باشد که مفعول آن باشد، و بنا بر قرائت اول بعضی گفته اند که: مضافی مقدر است، یعنی صاحب عمل، ناشایست بود، یعنی حلال زاده نبود؛ و احادیث بر نفی این معنی بسیار است.

و احادیث بسیار از حضرت امام رضا و سایر ائمه علیهم السلام منقول است که: دروغ می گویند سنیان که می گویند فرزند نوح نبود، بلکه فرزند او بود و چون کافر و بدکار بود خدا فرمود که: از اهل تو نیست، و مؤمنانی که متابعت او کرده اند آنها را از اهل او شمرد چنانچه نوح گفت **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي «۴»**. «۵»

و آنچه در بعضی از احادیث معتبره شیعه وارد شده است که فرزند نوح نبود یا محمول بر تقیه است یا بر آنکه از زن نوح به حلال بهم رسیده بود که پیشتر زن دیگری بوده باشد و بعد از مفارقت او نوح خواسته باشد، زیرا که به عقل و نقل ثابت شده است که پیغمبران منزّهند از آنکه حق تعالی بگذارد که نسبت به حرمت ایشان چیزی واقع شود که موجب

(۱). علل الشرایع ۳۰؛ عیون اخبار الرضا ۲ / ۷۵.

(۲). سوره هود: ۴۶.

(۳). عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۳۲.

(۴). سوره ابراهیم: ۳۶.

(۵). علل الشرایع ۳۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۷

ننگ ایشان باشد، و همچنین در آن آیه که حق تعالی مثل زده است برای عایشه و حفصه فرموده است که: «و خدا مثل زده است برای آنانی که کافر شدند به زن نوح و زن لوط که بودند در زیر دو بنده شایسته از بندگان ما، پس خیانت کردند با ایشان، پس هیچ نفع نبخشیدند آن دو بنده ایشان را از عذاب خدا، و به آن زنهای گفته شد که: داخل شوید در آتش جهنم با داخل شوندگان» «۱».

احادیث از طریق عامه و خاصه وارد شده است که: خیانت آن زنهای آن بود که کافر بودند و کافران را دلالت می کردند بر هر که ایمان به شوهرهای ایشان می آورد، و تمامی می کردند و آزار به شوهران خود می رسانیدند، و خیانت دیگر نکردند «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد، ابلیس «علیه اللعنه» به نزد او آمد و گفت: هیچ کس در زمین نعمتش بر من بزرگتر از تو نیست؛ نفرین کردی بر این فاسقان و مرا از شغل گمراه کردن ایشان راحت دادی، دو خصلت تو را تعلیم می کنم: زنهار که حسد بر کسی مبر که حسد با من کرد آنچه کرد، و زنهار که حرص مدار که حرص نمود با آدم آنچه نمود «۳».

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون نوح علیه السلام نفرین بر قوم خود کرد و ایشان هلاک شدند، شیطان به نزد او آمد و گفت: تو را بر من نعمتی هست، می‌خواهم تو را مکافات کنم بر آن نعمت.

فرمود که: من دشمن دارم این را که بر تو نعمتی داشته باشم، بگو آن نعمت چیست؟

گفت: نعمت آن است که نفرین کردی بر قوم خود و ایشان را غرق کردی، و کسی نماند که من او را گمراه کنم پس به راحت افتادم تا قرن دیگر بهم رسند و آنها را گمراه کنم.

نوح گفت: مکافات تو چیست؟

گفت: در سه موطن مرا یاد کن که نزدیکترین احوال من بسوی بنده وقتی است که در

(۱). سوره تحریم: ۱۰.

(۲). مجمع البیان ۵ / ۳۱۹؛ تفسیر ابن کثیر ۴ / ۳۴۳؛ تفسیر قرطبی ۱۸ / ۲۰۲.

(۳). خصال ۵۱.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۶۸

یکی از این سه حالت باشد: مرا یاد کن در وقتی که به غضب آئی؛ و مرا یاد کن در وقتی که میان دو کس حکم کنی؛ و مرا یاد کن در وقتی که با زنی تنها در جائی باشی که دیگری با شما نباشد «۱».

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: چون نوح علیه السلام حیوانات را داخل کشتی می‌کرد، بز نافرمانی نمود، پس حضرت نوح آن را انداخت به میان کشتی و دمش شکست و به این

سبب عورتش چنین مکشوف ماند؛ و گوسفند مبادرت کرد به داخل شدن کشتی، پس نوح دست به دمش و عقبش مالید و به این سبب دمبه بهم رسانید که عورتش پوشیده شد «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نجف کوهی بود که بر روی زمین کوهی از آن بزرگتر نبود، و آن همان کوه بود که پسر نوح علیه السلام گفت که: «پناه به کوهی می برم که مرا از آب نگاهدارد» «۳»، پس حق تعالی وحی نمود بسوی کوه که: آیا به تو پناه می برند از عذاب من؟ پس پاره پاره شد بسوی بلاد شام و ریگ نر می شد و جای آن دریای عظیمی شد، و آن دریا را «نی» می گفتند، پس آن دریا خشک شد گفتند که: «نی جف»، یعنی دریای نی خشک شد، پس این نام آن دریا شد و به بسیاری استعمال، نجف گفتند، زیرا که بر زبانشان سبکتر بود «۴».

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون حضرت نوح علیه السلام از کشتی به زمین آمد، او و فرزندان او و هر که متابعت او کرده بود هشتاد کس بودند، پس قریه ای بنا کرد که در همانجا فرود آمد و آن را «قریة الثمانین» نام کرد، زیرا که هشتاد تن بودند «۵».

(۱). خصال ۱۳۲.

(۲). علل الشرایع ۴۹۴ و ۵۹۷؛ عیون اخبار الرضا ۲۴۶.

(۳). سوره هود: ۴۳.

(۴). علل الشرایع ۳۱.

(۵). علل الشرایع ۳۰.

و ابن بابویه رحمه الله از وهب روایت کرده است که: چون نوح علیه السلام در کشتی سوار شد، حق تعالی سکینه انداخت بر آنچه در کشتی بودند از چهارپایان و مرغان و وحشیان، پس هیچ یک از ایشان به دیگری ضرر نمی‌رسانیدند، گوسفند خود را به گرگ می‌مالید و گاو خود را به شیر می‌سایید و گنجشک بر روی مار می‌نشست، پس هیچ یک به دیگری آسیبی نمی‌رسانیدند، و در آنجا نزاعی و فریادی و دشنامی و نفرینی نبود و همه به غم جان خود گرفتار بودند، و خدا زهر هر صاحب زهری را برطرف کرده بود، و بر این حال بودند تا از کشتی بیرون آمدند؛ و در کشتی موش و عذره بسیار شد پس خدا وحی نمود به نوح که: دست بر شیر بمال، چون دست مالید عطسه کرد و از دو سوراخ دماغش دو گربه افتادند: یکی نر و دیگری ماده، پس موش کم شد؛ و دست بر روی فیل مالید عطسه کرد و از دو سوراخ دماغش دو خوک نر و ماده افتادند، پس عذره کم شد «۱».

در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قوم نوح شکایت کردند به نوح بسیاری موش را، پس خدا امر فرمود یوز را که عطسه کرد، پس گربه از دماغش افتاد، و شکایت کردند بسیاری عذره را، خدا فیل را امر فرمود که عطسه نمود، پس خوک از دماغش افتاد «۲».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: چون نوح علیه السلام بسوی الاغ آمد آن را داخل کشتی کند امتناع نمود و شیطان در میان پاهاى الاغ جا گرفته بود، پس حضرت نوح گفت: ای شیطان! داخل شو، و جریده‌ای از نخل خرما بر آن زد، پس الاغ داخل کشتی شد و شیطان هم داخل شد.

پس شیطان گفت که: دو خصلت به تو می‌آموزم.

نوح علیه السلام گفت: مرا احتیاجی به سخن تو نیست.

شیطان گفت: پرهیز از حرص که آدم را از بهشت بیرون کرد، و پرهیز از حسد که مرا

(۲). قصص الانبیاء راوندی ۸۳.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۰

از بهشت بیرون کرد.

پس خدا وحی نمود به نوح علیه السلام که: قبول کن از او هر چند ملعون است «۱».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: آب در زمان نوح علیه السلام بر هر زمین و هر کوه پانزده ذرع بلند شد «۲».

مؤلف گوید: محتمل است که مراد آن باشد که از پانزده ذرع کمتر نبود که بعضی از جاها بیشتر باشد، یا آنکه سطح آب نیز مانند سطح زمین ناهموار بوده باشد به اعجاز آن حضرت، و آنچه گذشت که کشتی به آسمان سایید ممکن است که آخر چنین شده باشد، یا بعضی از اجزای آب به موج چنین بلند شده باشد.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون نوح علیه السلام قوم خود را دعوت کرد، فرزندان شیث چون از نوح شنیدند تصدیق آنچه در دست ایشان بود از علم، تصدیق او کردند، و فرزندان قابیل تکذیب نمودند و گفتند: ما نشنیده‌ایم آنچه تو می‌گوئی در پدران گذشته خود، و گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و پیروی تو کرده‌اند رذل‌ترین ما؟! و مرادشان فرزندان شیث علیه السلام بود «۳».

در حدیث معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خدا را عبادت کنند به یگانگی و اخلاص و ترک نمایند آنچه شریک و مثل پروردگار گردانیده‌اند، و این فطرتی است که خدا همه را بر این خلق کرده است، و پیمان گرفت حق تعالی بر نوح و پیغمبران که خدا را پرستند و شرک به او نیاورند، و امر فرمود او را به نماز و امر و نهی و حلال و حرام، و در شریعت او احکام حدود و میراث نبود، پس نهصد و پنجاه سال در میان ایشان ماند که ایشان را پنهان و آشکار دعوت می‌نمود، پس چون ابا کردند و طغیان نمودند نوح گفت: پروردگارا! من مغلوبم پس انتقام بکش از برای من.

پس خدا وحی کرد به او که: ایمان نمی آورد به تو از قوم تو مگر آنها که ایمان آورده اند،

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۸۳.

(۲). قصص الانبیاء راوندی ۸۳.

(۳). قصص الانبیاء راوندی ۸۱.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۱

پس اندوهگین مباش از کرده های ایشان.

پس به این سبب نوح گفت در هنگام نفرین کردن بر ایشان: فرزند نمی آورند مگر فاجر و کفران کننده «۱».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: منزل نوح و قوم او در شهری بود کنار فرات از جانب غربی شهر کوفه، و نوح مردی بود درودگر، پس خدا او را برگزید و پیغمبر گردانید، و اول کسی که کشتی ساخت و بر روی آب جاری شد نوح علیه السلام بود، و در میان قوم خود هزار کم پنجاه سال ماند و ایشان را دعوت به دین حق کرد و ایشان استهزا و سخریه می نمودند، چون این حالت را از ایشان مشاهده کرد بر ایشان نفرین کرد و حق تعالی دعایش را مستجاب گردانید و وحی نمود بسوی او که: کشتی را بساز و گشاده بساز و زود بعمل آور.

پس نوح کشتی را در مسجد کوفه به دست خود می ساخت و چوب را از راه دور می آورد تا فارغ شد از آن، و قوم نوح «یغوث» و «یعوق» و «نسر» که بتهای ایشان بودند در این مسجد کوفه نصب کرده بودند.

راوی پرسید: فدای تو شوم، در چند گاه کشتی نوح ساخته شد؟

فرمود: در دو دور که هشتاد سال است.

راوی گفت: عامّه می گویند در پانصد سال ساخت.

فرمود: نه چنین است، و چون تواند بود و حق تعالی می فرماید که **وَ وَحِينَا «۲»**، و وحی به لغت سرعت است **«۳»**.

و به سند معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: کشتی نوح سرپوشی بر بالایش بود که آفتاب و ماه دیده نمی شدند، و نوح دو دانه با خود داشت که یکی در روز روشنی آفتاب می داد و دیگری در شب روشنی ماه می داد، و به اینها وقت نمازها را می دانستند، و جسد

(۱). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۴۴؛ کافی ۸ / ۲۸۲.

(۲). سوره هود: ۳۷.

(۳). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۴۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۲

آدم علیه السلام را با خود به کشتی برد و چون از کشتی فرود آمد در زیر مناره مسجد منی دفن نمود **«۱»**. مؤلف گوید: پیشتر دانستی که حق آن است که جسد آدم بعد از طوفان در نجف اشرف مدفون شد، و شاید این حدیث محمول بر تقیه باشد.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نوح علیه السلام کشتی را در سی سال ساخت **«۲»**.

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: در مدت صد سال ساخت، پس خدا امر فرمود او را که از هر جفتی دو تا با خود به کشتی برد، از آن هشت جفتی که آدم از بهشت بیرون آورده بود تا آنکه بعد

از فرود آمدن از کشتی فرزندان نوح تعیش در زمین توانند نمود، چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که: «فرو فرستاد برای شما از چهارپایان هشت جفت: از گوسفند دوتا و از بز دوتا و از شتر دوتا و از گاو دوتا» «۳»، پس از گوسفند دو جفت بود: یک جفت از آنها که مردم تربیت می کنند و یک جفت از آنها که وحشید و در کوهها می باشند و شکار ایشان حلال است؛ و یک جفت از بز اهلی و یک جفت از بز وحشی؛ و یک جفت از گاو اهلی و یک جفت از گاو کوهی؛ و یک جفت از شتر خراسانی و یک جفت از شتر عربی، و هر جانور پرنده از صحرائی و خانگی «۴».

مترجم گوید: جمع میان این احادیث مختلفه که در باب مدت ساختن کشتی وارد شده است یا به این است که بعضی موافق روایات عامه بر سبیل تقیه وارد شده است، یا به آنکه بعضی زمان اصل کشتی تراشیدن باشد، و بعضی زمان کشتی تراشیدن با بعضی از مقدمات آن مانند چوب و میخ و سایر ضروریات عمل آن را تحصیل کردن، و بعضی بر سبیل تحصیل جمیع مقدمات.

(۱). تفسیر عیاشی ۱۴۶ / ۲، و در آن از عبد الله بن عیسی علوی از پدرش نقل شده است.

(۲). قصص الانبیاء راوندی ۸۲.

(۳). سوره انعام: ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۴). تفسیر عیاشی ۱۴۷ / ۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۳

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حیض نجاستی است که خدا زنان را به آن مبتلا گردانیده است، و در زمان نوح علیه السلام زنان در سال یک مرتبه حیض می شدند تا آنکه در آن زمان هفتصد نفر از زنان از پرده های خود بدر آمدند و جامه های معصر پوشیدند و خود را به زیورها و عطرها

آراستند و متفرق شدند در شهرها، و در مجالس مردان حاضر می شدند و با ایشان در عیدها جمع می شدند و در صفهای ایشان می نشستند، پس خدا مبتلا گردانید خصوص آن زنان بدکردار را به آنکه در هر ماه یک حیض می دیدند، پس ایشان را از میان مردم بیرون کردند و آنها مشغول به حیض خود شدند، و به سبب زیادتی خون حیض که از ایشان جدا شد شهوتشان شکسته شد، و زنان دیگر باز موافق عادت خود هر سال یک مرتبه خون می دیدند، پس پسران آن زنان که در هر ماه حیض می دیدند خواستند دختران آنها را که در هر سال حیض می دیدند، پس به یکدیگر ممزوج شدند؛ و چون آنها که در هر ماه حیض می دیدند حیضشان صافی تر و مستقیم تر بود، فرزندان از ایشان بیشتر بهم رسید و از غیر ایشان کمتر بهم رسید، پس به این سبب آنها که هر ماه یک حیض بینند بسیار شدند و آنها که هر سال یک حیض بینند کم شدند «۱».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد و آب از استخوانهای کافران دور شد و استخوانهای قوم خود را دید، جزع شدید و غم عظیم او را طاری شد، پس خدا وحی فرمود به او که: انگور سیاه بخور تا غمت برطرف شود «۲».

و در حدیث معتبر از آن حضرت منقول است که: نوح علیه السلام با قومش در کشتی هفت شبانه روز ماندند و طواف کرد کشتی دور خانه کعبه و بر جودی - که فرات کوفه است - قرار گرفت «۳».

(۱). علل الشرایع ۲۹۰؛ من لا یحضره الفقیه ۱ / ۸۸.

(۲). محاسن ۲ / ۳۶۳؛ کافی ۶ / ۳۵۰.

(۳). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۴۶.

مترجم گوید: در مدت مکث نوح علیه السّلام در کشتی خلاف است: بعضی موافق این روایت قائل شده‌اند و این اقوی است، و بعضی بر طبق روایت دیگر قائل شده‌اند که صد و پنجاه روز بود، و بعضی شش ماه، و بعضی پنج ماه نیز گفته‌اند «۱».

و در احادیث معتبره وارد شده است که: ولد الزنا بدترین خلق خداست، و حضرت نوح علیه السّلام سگ و خوک و همه جانوری را با خود به کشتی برد، و ولد الزنا را داخل کشتی نکرد «۲».

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السّلام منقول است در تفسیر قول حق تعالی که: «ایمان نیاوردند با نوح مگر اندکی» «۳»، فرمود: هشت نفر بودند «۴».

مترجم گوید: شاید بغیر فرزند و فرزندزاده‌های خودش، از بیگانگانی که ایمان آورده بودند و با آنها هشتاد می‌شده باشند، یا آنکه یکی از این دو حدیث محمول بر تقیه بوده باشد.

در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که: تنور نوح علیه السّلام در مسجد کوفه بود در طرف قبله در جانب راست، پس روزی زن نوح به نزد آن حضرت آمد و او مشغول ساختن کشتی بود و گفت: ای نوح! از تنور آب بیرون آمد، پس نوح بدوید بسوی تنور تا آجری بر سر تنور چسبانید و به مهر خود آن را مهر کرد و آب ایستاد، پس چون از کشتی فارغ شد و همه چیز را به کشتی برد، آمد مهر و آجر را از سر تنور برگرفت «۵»، پس آب جوشید و آب فرات با سایر آبها و چشمه‌ها جوشیدند و بلند شدند «۶».

و در چندین حدیث معتبر منقول است که: چون کافران غرق شدند و حق تعالی وحی

(۱). تاریخ طبری ۱/ ۱۱۸؛ مجمع البیان ۳/ ۱۶۳؛ مروج الذهب ۱/ ۵۱.

(۲). تفسیر عیاشی ۲/ ۱۴۸؛ کافی ۵/ ۳۵۵.

(۳). سوره هود: ۴۰.

(۴). تفسیر عیاشی ۱۴۸ / ۲.

(۵). کافی ۲۸۲ / ۸؛ تفسیر عیاشی ۱۴۷ / ۲.

(۶). کافی ۲۸۱ / ۸؛ تفسیر عیاشی ۱۴۶ / ۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۵

نمود بسوی زمین که **یا اَرْضُ اَبْلَعِ مَاءَکِ «۱»** یعنی: «ای زمین! فروبر آب خود را»، زمین گفت: خدا مرا امر فرمود که آب خود را فروبرم، پس آبی که از آسمان باریده است فرو نمی برم؛ چون زمین آبهائی که از چشمه ها و نهرها جوشیده بود فروبرد، آب آسمان بر روی زمین ماند، پس خدا آنها را دریاها گردانید بر دور دنیا «۲».

و به سندهای معتبر از موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که: چون نوح در کشتی نشست در آنجا ماند آنچه خدا خواست، و نوح کشتی را سر داده بود و به امر خدا به راه می رفت، پس حق تعالی وحی کرد بسوی کوهها که: من خواهم گذاشت کشتی بنده خود نوح را بر کوهی از شماها، پس هر یک از کوهها سرکشی و تطاول نمودند بغیر جودی - که کوهی است در موصل - که آن تواضع و شکستگی نمود و گفت: مرا آن رتبه نیست که کشتی نوح علیه السلام بر من فرود آید!

پس حق تعالی تواضع آن را پسندید و امر فرمود کشتی را نزد آن قرار گیرد، چون سینه کشتی بر جودی خورد، کشتی به اضطراب آمد و صدای عظیم ظاهر شد که اهل آن از شکستن و غرق شدن ترسیدند، پس نوح سرش را از سوراخی که در کشتی بود بیرون آورد و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت: «بارات قنی بارات قنی» یعنی: خداوندا! به اصلاح آور، خداوندا! به اصلاح آور «۳».

و در بعضی روایات آن است که گفت: «یا رهمن اتقن» یعنی: پروردگارا! احسان کن «۴».

و در روایات معتبره وارد است که: متوسل شد به انوار مقدسه رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السّلام، و ایشان را شفیع گردانید «۵».

(۱). سوره هود: ۴۴.

(۲). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۴۹؛ قصص الانبیاء راوندی ۸۴.

(۳). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۵۰.

(۴). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۵۱.

(۵). امالی شیخ صدوق ۱۸۱.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۶

و اینها منافاتی با یکدیگر ندارند، چون ممکن است همه واقع شده باشند.

و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: کشتی نوح در روز نوروژ بر جودی قرار گرفت «۱».

و سید ابن طاووس رحمه الله از محمد بن جریر طبری روایت کرده است که: حق تعالی نوح را گرامی داشت به پیغمبری برای آنکه طاعت الهی بسیار می کرد و از خلق عزلت گزیده بود برای بندگی خدا، و قامتش سیصد و شصت ذراع بود به ذراع اهل زمان خود، و لباس او از پشم بود، و لباس حضرت ادریس پیش از او از مو بود، و در کوهها تعیش می نمود و از گیاه زمین می خورد، پس جبرئیل برای او پیغمبری آورد در وقتی که چهارصد و شصت سال از عمرش گذشته بود، پس جبرئیل به او گفت: چرا از خلق کناره گرفته ای؟

گفت: چون قوم من خدا را نمی شناسند، پس از آنها دوری کردم.

جبرئیل گفت: با آنها جهاد کن.

فرمود: من طاقت مقاومت ایشان ندارم، و اگر بدانند بر دین ایشان نیستم هرآینه مرا بکشند!

گفت: اگر قوتی بیابی که با ایشان جهاد کنی، خواهی کرد؟

گفت: وا شوقاه! کاش می یافتم.

پس نوح گفت: تو کیستی؟

جبرئیل نعره ای زد که نزدیک شد که کوهها از هم بپاشند، پس جواب گفتند او را ملائکه و جمیع اجزاء زمین که: لبیک لبیک ای فرستاده پروردگار عالمیان.

پس نوح را دهشتی عظیم عارض شد.

پس جبرئیل گفت: منم آنکه با دو پدر تو آدم و ادریس علیهما السّلام می بودم، و حق تعالی تو را سلام می رساند و بشارتها برای تو آورده ام، و این است جامه شکیبائی و جامه یقین و جامه یاری و جامه رسالت و جامه پیغمبری، و خدا امر می نماید تو را که تزویج نمائی

(۱). المذهب البارع ۱ / ۱۹۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۲۷۷

عموره دختر ضمران پسر ادریس را که اول کسی که به تو ایمان آورد او خواهد بود.

پس نوح علیه السّلام در روز عاشورا رفت بسوی قومش و عصای سفیدی در دست داشت و عصا او را خبر می داد به آنچه قومش در خاطر داشتند، و سرکرده های ایشان هفتاد هزار تن بودند، و آن روز عید ایشان بود

و همگی نزد بت‌های خود حاضر شده بودند، پس ندا کرد در میان ایشان: لا اله الا الله، آدم علیه السلام برگزیده خداست، ادریس علیه السلام بلند کرده خداست، ابراهیم علیه السلام خلیل خداست، موسی علیه السلام کلیم خداست، عیسی مسیح علیه السلام از روح القدس خلق خواهد شد، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آخر پیغمبران خداست، و او گواه من است بر شما که تبلیغ رسالت خدا کردم.

پس بلرزیدند بت‌ها و آتشکده‌ها خاموش شدند و آن گروه خائف گردیدند.

پس جباران و سرکرده‌های ایشان گفتند: کیست این مرد؟

نوح علیه السلام فرمود: منم بنده خدا و فرزند بنده خدا، و خدا مرا فرستاده است به پیغمبری بسوی شما، و صدا به گریه بلند کرد و فرمود: می‌ترسانم شما را از عذاب خدا.

پس چون عموره کلام نوح را شنید به او ایمان آورد، پدرش او را معاتب نمود و گفت:

سخن نوح یک مرتبه در تو چنین اثر کرد، می‌ترسم که پادشاه تو را بشناسد و بکشد.

عموره گفت: ای پدر! کجا شد عقل تو و فضل و علم تو؟! نوح مرد تنهای ضعیفی بی‌آنکه از جانب خدا مأمور باشد چنین صدائی در میان شما می‌تواند زد که شما را چنین هراسان گرداند؟!

پس یک سال عموره را در زندان کرد و طعام را از او قطع کرد و تا یک سال صدای او را از زندان می‌شنیدند، بعد از یک سال که او را بیرون آوردند نور عظیم از او مشاهده کردند و حالش را بسیار نیکو یافتند و متعجب شدند که بی‌طعام چگونه زنده مانده است! چون از او پرسیدند گفت: من استغاثه کردم به پروردگار نوح، و نوح به اعجاز، طعام برای من می‌آورد به زندان، پس نوح او را خواست و سام از او بهم رسید.

نوح دو زن داشت: یکی کافره که نامش «رابعه» بود و غرق شد، و یکی مسلمان که با نوح در کشتی بود، و بعضی گفته‌اند: نام زن مسلمان «هیکل» بود «۱».

و در احادیث معتبره بسیار وارد شده که: امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود به حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام که: چون من بمیرم مرا غسل دهید و عقب جنازه را بردارید و با پیش جنازه کار مدارید که ملائکه می‌برند، و هر جا که پیش جنازه به زمین آید عقب آن را به زمین گذارید، و به جانب قبله یک کلنگ بزنید، چون چنین کنید قبری ظاهر می‌شود که پدرم نوح برای من نزد سینه خود ساخته است. پس چون چنین کردند لوحی یافتند که به خط و زبان سریانی بر آن نقش کرده بودند: بسم الله الرحمن الرحیم، این قبری است که ساخته است نوح پیغمبر برای علی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از طوفان به هفتصد سال «۲».

و احادیث در باب آنکه آدم و نوح پشت سر امیر المؤمنین علیه السلام مدفونند، و آنکه بعد از زیارت آن حضرت زیارت ایشان می‌باید کرد بسیار است، و اکثر را در کتاب مزار ایراد کرده‌ایم.

(۱). سعد السعود ۲۳۸.

(۲). فرحة الغری ۳۴ با کمی اختلاف.